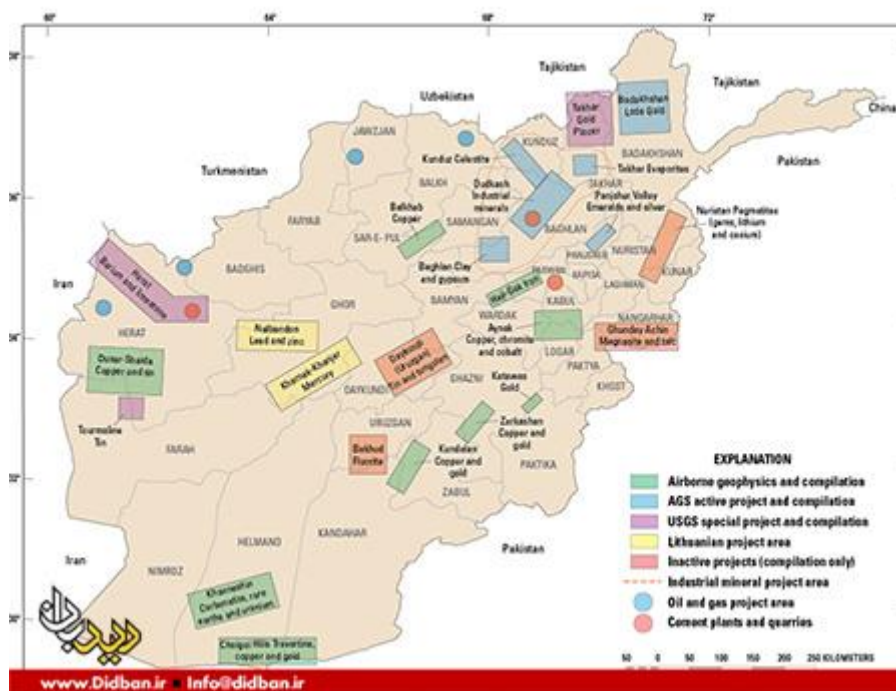


کارنامه چهار متجاوز به افغانستان

کشور کاملاً محصور به خشکی افغانستان که در آسیای میانه قرار دارد، حدفاصل بین جنوب غربی آسیا و غرب آسیا است. این کشور به دلیل موقعیت ژئواستراتژیکی و ژئوپولیتیکی مهمی که در آن قرار گرفته، توانسته است که مسیر جاده ابریشم را در خود جای دهد. عبور راه ابریشم از افغانستان موجب شده است تا این کشور با اقوام و ملل مختلفی مواجه شود و به کشوری کثیرالملت تبدیل گردد. راه ابریشم افغانستان را محل پیوند تمدن‌های بزرگ جهان کرده است. تمدن‌هایی که خطرات آن بعدها گریبان‌گیر خود افغانستان شد زیرا عبور و مرور فراوان از این کشور از آن دلیلی بر مورد تهاجم قرار گرفتن آن شد. افراد و ملل مختلفی که برای بازرگانی و تجارت از این مسیر و این کشور عبور می‌کردند با دیدن منابع طبیعی با ارزشی مثل معادن طلا، لاجورد، زمرد، فیروزه، نفت و گاز (که بعدها شناسایی شد)، انواع زغال سنگ که در نوع خود در جهان بی‌نظیر است و غیره، درصدد برنامه‌ریزی برای بهره‌برداری از این منابع برآمدند. کوهستانی بودن این کشور باعث شده است تا منابع با ارزش دیگری چون مس، کرومیت، طلق، سولفیات باریم، گوگرد، سرب، روی، آهن، نمک‌طعام و سنگ‌های قیمتی در دل این کوه‌ها جای گیرد.

کشور افغانستان به دلیل دارا بودن اقوام و ملل مختلف باعث شده است تا کشورهای مختلف دنیا برای دستیابی به منابع طبیعی و زیرزمینی این کشور به حمایت از قومیت و ملل خاصی بپردازند تا با این عمل بازوی قدرتی در افغانستان برای خود ایجاد کنند.



از همان روزگار باستان این سرزمین شاهد فتوحات نظامی بسیاری توسط افرادی مثل اسکندر مقدونی، شاهنشاهی مائورا، مسلمانان عرب، چنگیز خان و دیگران بوده است. با پیشرفت صنعت و نیاز روزافزون کشورهای صنعتی احساس نیاز به منابع زیرزمینی و گسترش قلمرو استعماری روز به روز افزایش یافت و رشد تکنولوژی این امکان را فراهم آورد تا کشورهای استعمارگر بتوانند منابع طبیعی مورد نیاز را در جای جای جهان مورد شناسایی قرار دهند. به بهانه‌های مختلف و برای بهره برداری از منابع به این مناطق ورود پیدا کنند. اهمیت روزافزون منابع مورد نیاز کشورها در عرصه رقابتی جهان باعث گردیده است تا کشورها برای نیل به آن‌ها اقدام به ایجاد جنگ‌های طولانی و پرهزینه‌ای کنند که مرگ هزاران انسان بیگناه را در پی داشته باشد و یا به تجزیه کشور و چند تکه شدن آن منجر شود. گاه این جنگ‌ها به بهانه‌های دروغین انسان دوستانه چون حقوق بشر، حمایت از یک ایدئولوژی، حمایت از یک ملت و غیره صورت گرفته که در این نوشته سعی می‌گردد تا کارنامه عمده این دخالت‌ها و تجاوزات مورد بررسی قرار گیرد.



استعمار پیر، سردمدار تجاوزگران

در زمان اوج نفوذ کشورهای استعمارگر اروپایی مانند انگلستان و فرانسه به شبه قاره هند، کشور انگلستان توانست در سال 1600 میلادی کمپانی هند شرقی را در هندوستان در زمان سلطنت جهانگیر گورکانی تاسیس کند. این کشور استعمارگر طی انجام پروژه استعماری خود همواره موانعی را مقابل خود مشکل ساز می‌دید لذا در صدد رفع آنان برآمد که یکی از مهمترین آنان کشور افغانستان بود که در دوران سلطنت «زمان شاه درانی» (سومین امپراتور

افغانستان) مانع پیشروی انگلستان در هند به‌شمار می‌رفت. همین مانع باعث گردید تا انگلستان به فکر مهار افغانستان بیفتد لذا از داخل و خارج، حکومت زمان شاه را تحت فشار قرار داد و با استفاده از ایجاد رقابت بین شاهزادگان درانی و تقویت سیستم ملوک الطوائفی توانست درون افغانستان آتش جنگ داخلی بیفزود و با استمرار این روش افغانستان را تا سال 1818 به کشوری بسیار ضعیف و کوچک تبدیل کرد.

بعد از تضعیف افغانستان و هموار شدن عرصه برای ادامه استعمار در هندوستان، بریتانیا اندیشه حضور در افغانستان را برای اداره بهتر امور افغانستان از نزدیک به نفع خود و بهره‌برداری از منابع و ایجاد همپیمان را در ذهن پروراند بنابراین در نوامبر 1383 به این کشور تجاوز کرده و جنگی را به راه انداخت که به «جنگ اول افغانستان و انگلستان» معروف است که تا سال 1842 به طول انجامید. این جنگ منجر به تسلیم دوست محمدخان و به حکومت رسیدن شاه شجاع شد.

ورود انگلستان به افغانستان باعث ایجاد جنگ‌های داخلی بین طرفداران انگلستان و استقلال طلبان شد. جنگ‌هایی که گاه به پیروزی انگلستان و متحدان داخلی و گاه استقلال طلبان منجر می‌شد، نتیجه‌ای جز ویرانی زیرساخت‌های جامعه نداشت.



این تنش‌ها تا سال 1855 میلادی به طول انجامید تا اینکه در ماه مارس همان سال قرارداد صلحی بین دو کشور ایجاد گردید. این قرارداد فرصت خوبی را برای بریتانیا فراهم آورد تا برای تجاوز آینده خود برنامه‌ریزی کند. انگلیسی‌ها که

در راستای سیاست استعماری خود در این مدت بیکار ننشسته بودند برای تثبیت حاکمیت خود در منطقه سوق الجیشی افغانستان و اطراف آن در سال 1878 جنگ دوم افغانستان و انگلستان را ایجاد کردند.

تصرف شهر قندهار توسط انگلیس در هشتم ژانویه 1879 میلادی زمینه انعقاد معاهده ننگین «گندمک» را که توسط خود انگلیسی‌ها مدون شده بود را فراهم آورد که به موجب آن بخشی از کشور افغانستان تجزیه شد و مردم افغانستان به عنوان بنده و نوکر انگلستان معرفی شدند.

سومین جنگ افغانستان و انگلستان که به «جنگ استقلال» معروف است، سه ماه طول کشید که بعد از معاهده صلحی در شهر راولپندی پاکستان به امضای دو طرف رسید.

بعد از آن تاریخ، اولین دسته از سربازان انگلیسی در قالب نیروهای ائتلاف غرب به رهبری آمریکا در 16 نوامبر 2001 در "بگرام" افغانستان پیاده شدند و حضور علنی و عملی انگلیس در افغانستان بار دیگر آغاز شد.

از مهمترین دلایلی که باعث شده است تا انگلستان همچنان به فکر حضور در افغانستان باشد عبارتند از:

1- همسایگی افغانستان با شوروی سابق بعنوان رقیب جدی و مهم انگلستان و متحدان غربیش زیرا امکان رصد بهتر تحولات و تحرکات موجود در شوروی و کشورهای تازه استقلال یافته همچون ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان برایشان فراهم می‌شد.

2- همسایگی افغانستان با چین (چین در شمال شرقی افغانستان قرار دارد)، زیرا چین از دوران جنگ سرد رقیب نظامی و سیاسی جدی غرب و متحدانش شناخته شد که جدیداً بعنوان ابرقدرت اقتصادی جهان نیز تهدیدی جدی برای انگلستان و متحدانش بشمار می‌رود لذا غرب حضور خود را در افغانستان برای مقابله احتمالی با چین را ضروری می‌داند.

3- داشتن مرز مشترک و طولانی با ایران (936 کیلومتر) بعنوان کشور مهم و تاثیرگذار منطقه

4- سوء استفاده از وجود قبایل و فرهنگ‌های مختلف فقیر برای دنبال کردن اهداف استعماری خود

5- کشت فراوان خشخاش در افغانستان

انگلستان برای نیل به این اهداف خود از شیوه و روش‌های مختلفی استفاده کرده است مثلاً با عمده کردن اختلافات نژادی، قومی، دینی، مذهبی، سیاسی و حتی سلیقه ای که در کشوری مانند افغانستان یک امر طبیعی است، زمینه را

برای ایجاد تنش و درگیری داخلی فراهم می کنند و قاعدتا در این درگیری سرمایه ها و امکانات مادی و معنوی کشور به هدر می رود و مجبور می شود برای جبران زیان ها به کشورهای خارجی از جمله انگلیس وابسته شود.

یکی دیگر از شیوه های انگلیس برای تاثیرگذاری در تحولات افغانستان حمایت سیاسی و رسانه ای از گروه های اپوزیسیون داخلی و خارجی دولت های نسبتا مردمی بوده است. در این شیوه افراد و گروه های مخالف و حتی منتقد دولت افغانستان از طرف انگلیس و رسانه های وابسته به آن بطور مستمر برجسته و درشت نمایی می شوند و از این طریق به اختلاف و تضاد آن ها با دولت دامن زده می شود.

در چارچوب این روش، انگلیسی ها سعی می کنند در افکار عمومی این گونه وانمود کنند که تفاهم بین گروه های مختلف ممکن نیست و تنها راه برای برون رفت از این مشکل کنار رفتن دولت است.

از دیگر شیوه های استعمار پیر برای دخالت و نفوذ در افغانستان استحاله فرهنگی کشور است، در این شیوه که بیشتر از طریق رسانه های مکتوب، دیداری و شنیداری و بخصوص در دهه های اخیر از طریق اینترنت صورت می گیرد، نمادها، الگوها و ارزش های غربی در قالب مد، فیلم، موسیقی، نقاشی، ادبیات و انواع هنرهای دیگر به جامعه سنتی افغانستان تزریق می شود. نتیجه این اقدام، کمرنگ شدن هویت ملی - مذهبی مردم در جامعه و پناه بردن آن ها به فرهنگ های وارداتی است.



علل حمله شوروی به افغانستان

اولین کشوری که استقلال کشور افغانستان را به رسمیت شناخت، اتحاد جماهیر شوروی بود. در دوران سلطنت امان‌الله‌شاه کمک‌های همه‌جانبه زیادی قبل از انقلاب روسیه از سوی شوروی به افغانستان شد.

در این ایام شوروی همواره در صدد تقویت نظامی و مالی افغانستان برای مقابله با انگلستان بود و برای اطمینان خاطر از امنیت افغانستان، در دسامبر 1978 (پیش از شروع جنگ)، معاهده‌ای امضاء کردند که بر اساس آن دولت کمونیست شوروی جهت پشتیبانی نظامی کمونیست افغانستان، به او اجازه می‌دهد که در صورت نیاز اقدام نظامی انجام دهد. این معاهده باعث شد تا افغانستان در اکثریت امور اعم از نظامی، تجاری، فنی و غیره به شوروی وابستگی داشته باشد.

با پیروزی کودتای نظامی هفت ثور 1357 توسط حزب دموکراتیک خلق کمونیست افغانستان، رهبران شوروی اطمینان یافتند که این حزب اگر دولت را بدست گیرد می‌تواند حافظ منافع شوروی باشد.

لیونید برژنف، رهبر شوروی سابق که فرصت را غنیمت می‌شمرد، به بهانه‌های مختلفی اقدام به لشکرکشی به افغانستان کرد که بعضی از آنان عبارتند از:

- درخواست‌های متوالی حکومت کابل (حزب دموکراتیک خلق) از شوروی برای ارسال نیروی نظامی به افغانستان

- کمک به مردم و ملت افغانستان برای رهایی از ظلم و ستم‌های حفیظ‌الله امین، دولت شوروی معتقد بود که رهایی مردم از ظلم، جور، ستم و فساد کمونسیت را از خطر سقوط نجات می‌دهد.

- نجات رژیم کمونیستی: روس‌ها در سال‌های متمادی با طرح توطئه‌ها و نقشه‌های فراوان، سعی در ایجاد حکومتی داشتند که تأمین‌کننده منافع آنان در منطقه باشد و از طرفی جلوی نفوذ مخالفان آنان را بگیرد؛ از این‌رو آنان پس از تلاش‌های فراوان، با حمایت از کودتای هفت ثور 1357 توانستند، به اندکی از خواسته‌های خود در افغانستان دست یابند. حفظ نظام کمونیستی و نجات آن از سقوط در کام انقلاب‌های مردمی از مهم‌ترین اهداف سیاسی-استراتژیکی شوروی بود.

- دلیل دیگری که روس‌ها به آن اشاره نکرده‌اند اما در خاطرات گورباچف ذکر شده و یکی از نویسندگان کنجاو امریکایی نیز بر آن صحت می‌گذارد عبارت است از دستیابی شوروی به آبهای گرم خلیج فارس (بر طبق آنچه پترکبیر وصیت کرده بود)، و به تبع آن قبضه کردن حوزه‌های نفتی خلیج فارس و ایجاد پایگاه نظامی در آن.

اسناد و مدارک نشان می‌دهد که شوروی از سوی دیگر با تحریک کشورهای نظیر آمریکا اقدام به حمله نظامی می‌کند و الا زمانیکه حفیظ‌الله امین بارها درخواست کمک نظامی می‌کند شوروی عجله‌ای در جواب دادن به آنها نداشته

لکن زمانیکه حمایت آمریکا از مجاهدین مخالف کمونیست افغان را می‌بیند حضور خود را در افغانستان لازم و ضروری می‌داند.



بنابراین «ارتش سرخ» شوروی در 31 اکتبر 1979 تحت رهبری لیونید برژنف با هیئت نظامی بزرگی وارد افغانستان شد. در این زمان حفیظ‌الله امین که امید یاری ازسوی شوروی داشت اوضاع را نابسامان دید و به دفتر ریاست جمهوری کاخ تاج بیگ متواری شد. پیشرفت نیروهای نظامی شوروی که عده‌ای از آنان نیز یونیفرم نظامی افغانی بر تن داشتند باعث اشغال مراکز دولتی و ساختمان رادیو گردید. با این حال حضور نیروهای شوروی تاثیری بر آرامش کشور نگذاشت. در داخل تشدید احساسات ملی گرایانه باعث تشدید ناآرامی‌ها می‌شد. اشغال افغانستان توسط شوروی 9 سال و یک ماه و نوزده روز به طول انجامید که با اعتراض مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز همراه بود. سرانجام در روز 15 آوریل سال 1988 براساس توافق های ژنو که میان شوروی، آمریکا، افغانستان و پاکستان امضا شد، اشغال افغانستان توسط شوروی خاتمه یافت. نیروهای شوروی در روز 15 فوریه سال 1989 میلادی از خاک افغانستان عقب نشینی کردند.

به این ترتیب ، در روز 27 دسامبر سال 1979 میلادی نیروهای ارتش شوروی به خاک افغانستان حمله کردند. در افغانستان طی مدت زمان سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۸۹ ، ۱۴۴۵۳ نفر نظامی شوروی کشته شده، که از جمله ۹۵۱۱ نفر در نبردها، ۲۳۸۶ نفر به اثر جراحات و دیگران یا خودکشی کرده و یا به اثر بیماری‌ها از بین رفته‌اند. در طول جنگ در افغانستان به تعداد ۴۱۷ نظامی شوروی مفقودالثر و یا اسیر گردیده‌اند. ۱۱۹ سرباز و افسر شوروی از اسارت آزاد شده‌اند، و ۲۲ نفر در کشورهای دیگر مسکن گزین شده اند. در نتیجه این مداخله، که به میلیون ها افغان مصائب بی شماری وارد آورد، اساس و زیربنای افغانستان ویران گردید.



همیشه پای کدخدا در میان است!

غرب آسیا برای کشور صنعتی و پیشرفته‌ای چون آمریکا و متحدان اروپاییش بخاطر دارا بودن منابع با ارزش زیرزمینی و سوخت‌های فسیلی از اهمیت قابل توجهی برخوردار بوده و است به همین دلیل باعث شده است تا این کشورها به هربهانه ممکن از دیرباز و عصر کنونی خود را به این منطقه برسانند.

بهترین گزینه‌ای که آمریکا به بهانه آن می‌توانست حضور فیزیکی در غرب آسیا داشته باشد، واقعه 11 سپتامبر بود. واقعه ای که عده‌ای معتقدند توسط خود آمریکا برنامه‌ریزی و عملی شد تا خود از نزدیک حوادث درحال انجام منطقه را کنترل کند. آمریکا بعد از حادثه 11 سپتامبر در سال 2001 که در پی آن دو برج تجاری بین‌المللی منهدم شد، با حمایت سازمان ملل به افغانستان و عراق لشکر کشی کرد تا بدین وسیله ریشه تروریسم را برکند. آمریکا که سیاست خود را مبارزه با تروریسم اعلام کرده بود با هدف رسانه‌ای خود که مبارزه با القاعده و طالبان بود به این دو کشور نیروی نظامی فرستاد اما این انتقال نیرو جنگی نابرابر علیه مردم بی‌گناه عراق و افغانستان را آغاز نمود که تبعات آن سال‌ها گریبانگیر مردم این دو کشور شد. علی‌رغم تمام تبلیغات رسانه‌های آمریکایی و همسو با سیاست‌های کاخ سفید، این حملات نتیجه‌ای جز کشته، زخمی و بی‌خانمان شدن مردم بی‌گناه نداشته است. بخش عمده‌ای از این حملات توسط نیروی هوایی انجام می‌گرفت و هر روز بر تعداد قربانیان می‌افزود؛ حملات بی‌رحمانه‌ای که تحت نام مبارزه با تروریسم صورت می‌گرفت. وجود القاعده و طالبان در آمریکا بهانه‌ای شد تا این کشور دولت کابل را برای امضای پیمان نظامی-امنیتی تحت فشار روانی قرار دهد تا بعد از اجرای این موافقتنامه به مصونیت قضایی دست یابد و بعد از آن آزادانه در این کشور جولان دهد و آن را همانند بسیاری از کشورهای عربی منطقه به پایگاه نظامی (انبار تسلیحاتی رایگان) تبدیل کند و با قدرت به دست آمده در آن به بهانه خدمت به افغانستان به استخراج منابع معدنی بپردازد.



از فواید دیگر لشکر کشی به افغانستان بعد از حادثه 11 سپتامبر برای آمریکا، حمایت از کشت خشخاش در افغانستان و کمک به صادرات آن به کشورهای منطقه بود. آمریکا برای ضربه زدن به کشورهایی که مانعی برای وی در راه تشکیل خاورمیانه جدید محسوب می‌شوند از هیچ اقدامی فرو گذار نبوده‌است لذا حمایت از تجارت مواد مخدر در افغانستان را اقدامی مفید در جهت خسارت وارد کردن به کشورهای منطقه معارض می‌دانست.

امریکا در حقیقت به دنبال ریشه کن کردن افراد القاعده و طالبان نبود بلکه سیاستمداران امریکایی فقط در صدد تضعیف و کمر شکن کردن این افراد بودند اما نمی‌خواستند این افراد کاملا نیست و نابود گردند، چرا که به دنبال آن بودند تا از آنها بعد از سال 2014 در افغانستان به نفع خود استفاده کنند. این کشور در افغانستان به دنبال پایان جنگ نبود بلکه به دنبال صلح نسبی بود تا بتواند گروهک طالبانی افراطی تری را به بهانه مقابله با طالبان موجود ایجاد و حمایت کند و در نهایت از آنان برای محقق ساختن اهداف خود استفاده کند.

آمریکا به بهانه «مبارزه با تروریسم» که بعد از واقعه 11 سپتامبر 2001 سیاست خارجی خود معرفی کرد، توانست پای خود را به غرب آسیا باز کند و به بهانه حقوق بشر، ایجاد دموکراسی و غیره حضور خود را در منطقه گسترش دهد. آمریکا بخاطر حفظ موقعیت هژمونی خود در جهان به ناچار می‌بایست به کنترل منابع و فعالیت‌های بازیگران و حوادث موجود در عرصه بین‌الملل می‌پرداخت لذا بهترین مکان برای تحقق این مطلوب غرب آسیا بود.



عمده‌ترین اهداف اعلامی آمریکا برای حضور در غرب آسیا را می‌توان موارد زیر دانست:

1- ایجاد حکومت مطلوب خود در افغانستان برای کنترل ایران، چین، روسیه (آمریکا در نظر داشت حتی در استان های غربی چین مثل سین کیانگ مداخله همه‌جانبه داشته باشد و با مشغول کردن چین به درگیریهای داخلی، پیشرفت همه‌جانبه آن را کند نماید)

2- دستیابی منابع انرژی آسیای میانه از طریق خط لوله نفت و گاز

3- مقابله با جریان‌های اسلامی و انقلاب اسلامی ایران و جلوگیری از نشر و گسترش آن

4- بهبود جایگاه خود در اذهان عمومی جهان با مبارزه با طالبان و القاعده (که دست پرورده خود آمریکا بودند)

عراق و افغانستان که آمریکا به بهانه 11 سپتامبر به آن دو کشور لشکرکشی کرد به ترتیب در حکم دروازه خلیج فارس و دالان ورودی به آسیای مرکزی برای آمریکا بودند. هدف آمریکا از این حمله، معرفی دوباره خود به جهان به عنوان قدرتمندترین حکومت روی زمین بود که در این معرفی ناکام ماند.



پاکستان

در زمان حکمرانی امیر عبدالرحمن خان در افغانستان، طی معاهده‌ای با هند تحت استعمار بریتانیا تعیین شد. اما بعد از به وجود آمدن کشور پاکستان، حکومت وقت افغانستان، این خط را به رسمیت نشناخت و هنوز بین دو کشور افغانستان و پاکستان بر سر مسایل مرزی (خط دیورند) اختلافاتی وجود دارد که گاهی باعث بروز مشکلات جدی بین دو کشور گردیده است.

حکومت افغانستان خواستار حل این مسئله از طریق سازمان ملل متحد و رأی اقوام دو طرف مرز استولی حکومت پاکستان خواستار به رسمیت شناختن این خط از طرف حکومت افغانستان می‌باشد و به همین خاطر گهگاهی به علت معاهده‌ای که در این زمینه بین دو کشور بوجود آمده است، حملات موشکی‌ای بسوی افغانستان روا می‌دارد. دولت افغانستان بارها به سازمان ملل متحد شکایت‌ها کرده است لکن هیچ واکنشی از سوی جوامع بین‌الملل نشان داده نشده است. این حملات که بعضی از آنها سال‌ها به طول می‌انجامد باعث بیخامان شدن افراد زیادی از مردم افغانستان در منطقه «کنر» شده است. منازعه با پاکستان بر سر مرز دیورند که پس از تشکیل آن کشور آغاز شد، یک منازعه‌ی تاریخی محسوب می‌شود. ریشه‌های این منازعه به گذشته‌های طولانی و قبل از ایجاد و تأسیس کشور پاکستان برمیگردد. کشمکش بر سر آنسوی دیورند ریشه در سه قرن گذشته دارد. و این نخستین دهه‌ی قرن 21، چهارمین قرن آغاز و استمرار منازعه بر سر مناطق و سرزمین‌هایی در مشرق و جنوب کشور محسوب می‌شود که پس از سال 1893 منازعه‌ی دیورند نام گرفت. البته درگیری افغانستان در طول این سده‌های متوالی در منازعه‌ی آنسوی دیورند سیر و پیامد مختلف و متفاوت داشته است. این تفاوت در حاکمیت و عملکرد زمام‌داران کشور و در دوره‌های مختلف زمام‌داری آنها قابل بررسی و مطالعه است. حاکمان و زمام‌دارانی که زمانی در آنسوی دیورند به لشکر کشی و جنگ دست زدند و به سلطه و سلطنت پرداختند، گاهی هزیمت و شکست را پذیرا شدند و در ازای ماندن بر سریر

قدرت و یا دسترسی به قدرت چشمان خود را به بخشی از قلمرو سلطه و حکومت خود بستند و با زورمندان بیگانه ی زورمند تر از خود پیمان انقیاد و اطاعت عقد کردند. در فرصت های مختلف دیگر، آنها (زامان داران) و بسیاری از اولاد واحفاد مدعی امارت و سلطنت شان، رقابت و مناقشه بر سر تصاحب کرسی اقتدار را میان خود در مناطق مختلف از جمله در سرزمین های آنسوی دیورند ادامه دادند. این درگیری ها کم و بیش همچنان ادامه دارد.



نتیجه گیری

کشور بالقوه غنی و بالفعل فقیر افغانستان به علت دارا بودن مزایا و امتیازات خاص و منحصر بفرد ژئوپولیتیکی و جغرافیایی همواره مورد توجه استعمارگران بوده است. به نظر این کشور بخاطر قدرت ارتباطی قوی که بین مناطق مختلف می تواند ایجاد کند در قدرتمندسازی کشورهای مختلف نقش بسزایی دارد لکن این پتانسیل هیچ وقت از سوی سردمداران استعمار برای آبادانی خود افغانستان استفاده نشده است. کارشناسان افغان معتقدند که علل اصلی عقب ماندگی آنان تجاوز ارتش سرخ به این کشور است و اعتقاد دارند که تجاوز 35 سال گذشته روسیه به افغانستان همچنان گریبان گیر مردم این کشور است از سوی دیگر متخصصان و کارشناسان روسی معتقدند که علل فروپاشی قدرت عظیم شوروی تداخل نظامی در افغانستان بوده است که با نقشه نرم آمریکا صورت گرفته بود.

منبع: دیدبان